

■ یکی از متفکران مراکشی به نام ادریس هانی یک بحثی را درباره شهادت شهید قاسم سلیمانی مطرح کرده بود که قابل توجه است. ایشان اشاره می‌کند که یکی از موارد «انی اعلم ما لا تعلمون» در آیه قرآن وجود شهید در ذریه آدم (ع) است. از نظر آقای هانی، اصل بر خورد بین قیاس ابلیس و عقل الهی از ضروریات هستی است



**۲ نکته در باب قیام سیدالشهدا<sup>(ع)</sup> در امتداد تاریخ**

# بهره‌های این‌زمانی عاشورا

**حبیب‌الله بابایی:** یکی از نکته‌های بسیار مهمی که در موضوع عاشورا ضرورت دارد درباره آن فکر کنیم، بهره‌های این‌زمانی عاشوراست؛ اینکه اساسا فکر درباره عاشورا و برگزاری روضه‌ها و مراسمات محرم چه آورده‌های این‌زمانی دارد و برای امروز و انسان معاصر چه فایده و سودی خواهد داشت. بنده در این باره به ۲ نکته اشاره می‌کنم.

نکته اول موضوع «ثارالله» و خون خداست که درباره فهم معنای ثارالله و درس‌هایی که می‌شود از این انتساب خون به خدا گرفت، نکاتی عرض خواهم کرد. نکته دوم هم مساله شهادت، شهید و فرهنگ شهادت در میان مسلمانان بویژه در مکتب اهل بیت و شیعیان است. ۱- درباره خون خدا نکات بسیار مهمی وجود دارد. حدیث قرب نوافل و قرب فرائض اساسا تحلیل خون خدا را به چه شکل مشخص می‌کند و نسبت بین افعال بشری و حالات بشری و حالات الهی و نسبت بین انسان و خدا چگونه است؟ اینجا نکته‌ای که می‌خواهم اشاره کنم این است که ما رفتارهایی داریم که در ادبیات دینی و ادبیات قرآنی، به عنوان رفتارهای فی‌سبیل‌الله و برخی به عنوان رفتارهای فی‌الله مطرح است.

آنجا که کنش‌های ما نه فقط فی‌سبیل‌الله بلکه یک مرتبه ترقی پیدا می‌کند و برای خود خدا و فی‌الله است، حالات انسانی منتسب به خداوند می‌شود و اینجا دست و چشم و قلب و روح و خون فرد، خدایی می‌شود. این بحث آنجا اهمیت پیدا می‌کند که هرقدر بتوانیم از مسیر فی‌سبیل‌الله در رفتارهای روزمره خود به سمت رفتارهای فی‌الله و رفتارهایی که لوجه‌الله اتفاق می‌افتد حرکت کنیم، ماندگاری رفتارهای ما و اثرگذاری رفتارهای ما و برکتی که از ناحیه گفته‌ها و کرده‌های ما اتفاق می‌افتد به مراتب بیشتر خواهد بود. این وابسته

به میزان خلوصی خواهد بود که افراد در زیست روزانه خود می‌توانند داشته باشند.

ذیل بحث ثارالله ۳ نکته وجود دارد که آن را در مقاله خون خدا در عرفان اسلامی مورد بررسی قرار داده‌ام. ثارالله اولا نوعی از شعور و معرفت را در ذهن ما تداعی می‌کند و ما هر مقدار در ایام محرم با مقوله ثارالله حشر و نشر پیدا می‌کنیم و به آن تأسی می‌کنیم، این برای ما نوعی از معرفت را ایجاد می‌کند؛ معرفتی که انسان چگونه در سیر و سلوک فردی خود به سمت خدا حرکت کند و اساسا نسبتی که بین انسان و خدا ایجاد می‌شود در حرکت‌های خالصانه انسان چگونه باید باشد.

نکته دوم که ذیل مساله ثارالله وجود دارد نوعی از شعور و حماسه است، چون مساله خون یک مساله صرفا معرفتی نیست بلکه نکته‌ای است که وقتی به آن فکر می‌کنید اساسا برای شما نوعی از شور و حماسه و گاه هیجان را ایجاد می‌کند. این هیجان، حماسه و احساس، کور نیست و قرین آن معرفتی است که در تأسی به عاشورا و نگاه به ثارالله پیدا می‌کنید.

نکته سوم که در موضوع ثارالله وجود دارد نوعی از غم و اندوه و نوعی از رثا در مساله خون خداست. چون این خون مظلومانه به زمین ریخته شده و در یک فضای کاملا مصیبت‌آمیزی اتفاق افتاده و این واقعه در اوج بی‌رحمی رخ داده و چون این خون در صحنه عاشورا با تمام ناجوانمردی‌هایی که در تاریخ خوانده‌ایم رخ داده، عملا این خون قرین با نوعی از مظلومیت و قرین با نوعی از غم و درد و رنج و حزن اتفاق افتاده است. لذا این سه‌گانه در نگاه به ثارالله و در یادى که از ثارالله

پیدا می‌کنیم، برای امروز ما اتفاق می‌افتد. اگر بخواهم مرور کنم؛ کارکرد اول، ایباد معرفتی ثارالله است. دوم وجه حماسی و شورانگیز ثارالله است. نکته سوم هم ایباد رئایی و ایباد غم‌انگیز و حزن‌آلود و نوعی از عاطفه‌های شدیدی است که با یاد مصائب سیدالشهدا در ما به وجود می‌آید.

این توضیح هم لازم است که وقتی صحبت از غم و اندوه و مصیبت می‌کنیم اینگونه نیست که برای ما نوعی افسردگی و بی‌معنایی ایجاد کند. بلکه این غم چون در پرتو آن امر معرفتی در حال رخ دادن است و چون در پرتو آن امر شورانگیز و حماسی اتفاق می‌افتد، غمی است که برای انسان معنا درست می‌کند و غم سازنده و معنابخش است و برای فرد نوعی افسردگی ایجاد نمی‌کند و نیرویی را از او نمی‌گیرد و به یک معنا انرژی‌بخش است.

بنابراین غیر از فهم ماهیت ثارالله و نسبت بین انسان و خدا در حرکت فی‌سبیل‌الله یا فی‌الله، به ۳ نکته اشاره کردم که ثارالله معرفت درست می‌کند، حماسه خلق می‌کند و در آن رثا غم و اندوه است.

۲- نکته دوم ذیل بهره‌های این‌زمانی عاشورا موضوع شهادت است. ما کمتر در موضوع شهادت صحبت می‌کنیم و کمتر درباره فرهنگ شهادت و بهره‌ها و کار کردها و فواید فرهنگ شهادت در زندگی امروز تامل و اندیشه داریم. این در حالی است که اگر در ادبیات تمدن‌پژوهان و جامعه‌شناسان بخواهید زندگی‌ها را وزن کنید و فرهنگ‌ها را محک بزنید و ملت‌ها را بسنجید، فقط نباید به سبک زندگی و ارزش‌های حاکم بر زندگی آنها فکر کنید بلکه علاوه بر فرهنگ زندگی باید به فرهنگ مرگ آنها هم فکر کرد. علاوه بر فرهنگ زندگی باید در فرهنگ مرگ و فرهنگ کنش‌ه شدن در آن فلسفه و الهیات و سبک از بودن تامل کنید تا بتوانید درباره آن ملت و فرهنگ و تمدن داوری کنید. لذا بعضی از اندیشمندان به این نکته اشاره کرده‌اند.

از نظر برخی محققان هر شخصیتی نمی‌تواند نقش تحول‌گری‌های کلان را بازی کند بلکه شخصیت‌هایی می‌توانند تاثیرات بنیادین در پروسه تمدن‌ها به جا بگذارند که نه فقط با حیات خود بلکه با نحوه موثر از مرگ خود در زندگی و حیات اجتماعی اثری بر جا بگذارند. این سخن نه فقط درباره آثار تمدنی شهادت و شهیدان بلکه درباره مرگ‌های معناداری که در تمدن‌ها بویژه در تمدن‌های دین بنیان اتفاق می‌افتد هم مطرح است. لذا در این نگاه برای سنجش یک فرهنگ یا برای سنجش یک تمدن نباید صرفا زندگی و نحوه زندگی را معیار قرار داد بلکه علاوه بر زندگی باید مرگ و چگونه مردن را هم در نظر آورد.

جمله‌ای از کی‌ی کرگارد هست که می‌گوید پادشاهان وقتی می‌میزند کارشان تمام می‌شود ولی شهدا وقتی می‌میزند تازه کارشان آغاز می‌شود.

یکی از متفکران مراکشی به نام ادریس هانی یک بحثی را در قم درباره شهادت شهید قاسم سلیمانی مطرح کرده بود که قابل توجه است. ایشان اشاره می‌کند یکی از موارد «انی اعلم ما لا تعلمون» در آیه قرآن وجود شهید در ذریه آدم (ع) است. از نظر آقای هانی، اصل برخورد بین قیاس ابلیس و عقل الهی از ضروریات هستی است که از آن می‌توان برای کسب صلح و صلاح استفاده کرد. ایشان اشاره می‌کند که یکی از مهم‌ترین خصایص دین خاتم غلبه بر روح و روحیه ابلیس – منظور روحیه

استکباری ابلیس است – و مساله گذشت از خود و شهادت است. لذا این منطق شهادت است که دین خاتم از آن طریق می‌تواند بر منطق ابلیسی غلبه پیدا کند.

آیت‌الله محمدمهدی آصفی در یک بیانی عمق تمدنی یک جامعه را نه در سطح ظاهر بلکه در باطن آن جست‌وجو می‌کند. از نظر ایشان سطح باطن یا همان سطح تمدنی را باید در تربیت و ظهور نسل متفاوتی همچون شهید فهمیده یا مادرانی همچون مادران شهید در ایران دنبال کرد.

از این منظر هر چند ممکن است در جوامع اسلامی گاه فسادى در سطح ظاهر به چشم آید ولی برای رصد لایه‌های تمدنی جوامع اسلامی باید علاوه بر سطح ظاهر، سطوح باطن و کنج‌های اخلاقی، انسانی، فطری و تمدنی پنهان در این جوامع را هم پی گرفت.

جناب استاد یزدان‌پناه از ۳ اندیشه ممتاز در تفکر شیعی یاد می‌کند که به نظر قابل توجه و تامل است. ایشان این ۳ اندیشه ممتاز را به عنوان محرک اصلی حرکت شیعیان در تاریخ می‌داند. آن ۳ اندیشه عبارت است از ولایت، شهادت و امید.

این سه‌گانه را در ۳ امام می‌توان مشاهده کرد و پی گرفت. اولی یعنی ولایت را در امام علی و فرزندان آن حضرت می‌توان دید. دومی یعنی شهادت را در امام حسین باید دید و سومی که امید است را در قیام حضرت حجت و آینده نورانی و مملو از رحمت الهی می‌توان دید. این ۳ بنیان، معنای ولایت‌پذیری، شهادت‌طلبی و امیدواری به قیام حجت(ع) است. همیشه شیعه با این ۳ عنصر نفس می‌کشد. در این بین ولایت‌پذیری محور است، شهادت‌طلبی محرک است و امید همواره توجه به غایت و هدف است. حال وقتی چنین ابعادی، کنشی را در فرد درست می‌کند، کنش‌های فرد بی‌مرز و بی‌انتهای می‌شود. کسی که منطق احدی حسینین و منطق شهادت فی‌الله را پذیرفت و اساسا کسی که اندیشه شهادت دارد فعلش و کنشش هیچگاه به اتمام نمی‌رسد.

استاد یزدان‌پناه اشاره می‌کند که ما در این منطق و در این سه‌گانه زندگی می‌کنیم و با این سه‌گانه روزانه اخت هستیم و در فرهنگ ما وجود دارد. هر جا مظلومی در خطر و ظلم باشد کسی که در این فرهنگ ولایت و شهادت و امید زندگی می‌کند، در آن وضعیت و در دفاع از مظلوم حضور پیدا می‌کند. در این حضور به خاطر فرهنگ این سه‌گانه‌ای که بر ما حاکم می‌شود، ما مرز نمی‌شناسیم. این بی‌مرزی نشان می‌دهد که ما خارج از مرز زمانی و جغرافیایی می‌توانیم همیشه علیه ظلم فریاد بکشیم و در دفاع از مظلوم اقدام کنیم. این از جهت عمق فرهنگی ما است که ولایت، شهادت و فرهنگ امید داریم. کسی که می‌خواهد شهید فی‌الله باشد پایدانی تصور نمی‌کند و می‌داند که هنوز خیلی کار دارد و کنش اجتماعی‌اش بی‌پایان است.

آخرین نکته نیز به امروز ما ارتباط پیدا می‌کند و آن بحثی است که شهید شیخ حسین معن از شاگردان شهید صدر و از رهبران حزب‌الدعوه عراق مطرح می‌کند. ایشان شعاری داشته که می‌گفته «نمی‌میرد آنکه در پی مرگ و طلب مرگ می‌رود». شیخ محمدمهدی شمس‌الدین شیهه این را در سخن از مرگ فی‌سبیل‌الله مورد اشاره قرار می‌دهد و به اراده مرگ در راه خدا تاکید می‌کند و چنین اراده‌ای را برای هر یک از اعضای امت اسلام لازم می‌داند. شیهه همین را آیت‌الله آصفی دارد و از تمنای شهادت سخن می‌گوید و چنین تمنای قلبی‌ای را در شکل‌گیری عزت و قوت اسلام مهم و سازنده می‌داند.

✽ **مدیر گروه مطالعات فرهنگی تمدنی دانشگاه باقرالعلوم<sup>(ع)</sup>**

**خسرو باقری:** از دیرباز در جامعه ما برای مواجهه با

عاشورا ۲ رویکرد در رقابت با هم قرار داشته‌اند: رویکرد «عاطفی» که بر هیجان و فغان و گریستن پا می‌فشارد و رویکرد «شناختی» که بر فهم منطق عاشورا اصرار می‌ورزد. رویکرد عاطفی طول و عرض گسترده‌تری داشته است، زیرا هم در طول تاریخ عزاداری بر امام حسین(ع) غلبه داشته و هم در پهنه جامعه، همواره مخاطبان بیشتر، یعنی عامه مردم را که از اکثریت برخوردارند، به خود اختصاص داده است؛ جانبداران این رویکرد اما در میان خواص تحصیلکرده نیز یافت می‌شوند. حامیان این رویکرد در پی آن هستند که در روزهای عزاداری جایی بیابند تا در آنجا غمگین شوند و اشکی بریزند و آرام بگیرند، زیرا تا اشک نریزند احساس نمی‌کنند به واقع عزاداری کرده‌اند. این تصور، بویژه خواص تحصیلکرده را گاه دچار تعارض نیز می‌کند، زیرا می‌بینند برای عزاداری باید در مجلسی شرکت کنند که شعارهای سبک و گاه خرافه‌آمیز در آن می‌شوند اما از سوی دیگر می‌دانند اشک و فغان تنها در اینگونه مجالس یافت می‌شود. در نهایت، آنان اغلب اینگونه بر تعارض مذکور غلبه می‌کنند که به هر روی، مجلس را تحمل می‌کنند تا بتوانند به این رضایت درونی برسند که عزاداری کرده‌اند.

این رویکرد، به لحاظ روش‌شناختی، جزئی‌نگر و تاریخی است و می‌کوشد به صورت قوم‌گرایانه، ترسیم دقیقی از وقایع عاشورا فراهم آورد و فرد را برای حضور در این شرایط خاص تاریخی مهیا کند. رویکرد عاطفی با این روش همخوانی دارد، زیرا عاطفه و احساس همواره جزئی و معطوف به وقایع خاص است. تنها یک واقعه خاص می‌تواند ما را غمگین یا شاد کند. از این رو، در رویکرد عاطفی، تمام سعی بر آن است که شرایط خاص واقعه کربلا به صورتی هر چه دقیق‌تر (و گاه با تحریف برای تحریک بیشتر عاطفه) ترسیم شود و جزئیات حوادث، یک به یک و صحنه به صحنه، گزارش شود. البته از آنجا که گزارش صرف نمی‌تواند وقایع را به صورت زنده نشان دهد، از عوامل جانبی برای زنده کردن گزارش استفاده می‌شود؛ مانند حزین کردن صورت، نواختن طبل برای نمایان کردن صحنه جنگ، پوشیدن لباس‌هایی شبیه موقعیت کربلا و نظایر آن.

در مقابل، رویکرد شناختی مخاطبان و حامیان کمتری داشته است، زیرا اغلب روشنفکران دینی از چنین رویکردی حمایت کرده‌اند. در این رویکرد نظر بر آن است که باید منطق عاشورا را درک کرد و این درک با احساس و هیجان مناسبتی ندارد، بلکه برعکس، محتاج تفکر است. تفاوت مهمی که میان احساس و تفکر وجود دارد، به انضمامی و انتزاعی بودن آنها مربوط می‌شود. احساس انضمامی است و در رابطه با رخدادی معین و خاص تحقق می‌یابد. از این رو، چنانکه گذشت، عزاداری عاطفه‌گرایانه همواره بر ذکر جزئیات دقیق آنچه در کربلا گذشته است تمرکز می‌یابد و می‌کوشد مخاطب را به صحنه وقایع نزدیک و نزدیک‌تر کند و اوج موفقیت خود را در آن می‌بیند که افراد، خود را در کربلا حاضر احساس کنند، تو گویی که هم‌کنون دارند وقایع را مشاهده می‌کنند. در مقابل، تفکر ماهیت انتزاعی دارد و همواره از سطح حوادث خاص درمی‌گذرد و می‌کوشد با قرار دادن آنها در مقوله‌بندی‌های کلی، تصویری فراموقعیتی فراهم آورد.

به این ترتیب، رویکرد شناختی به لحاظ روش شناختی، کلی‌نگر و فراتاریخی است. مطلوب این دیدگاه آن است که بتواند «نوع» آدم‌ها و جبهه‌بندی میان آنها را در عاشورا ترسیم کند نه اینکه بر افراد خاص آن تمرکز یابد. به سبب همین انتزاعی بودن، دیدگاه‌شناختی به تعمیم می‌انديشد و در پی آن است که از عاشورا محملی برای درک امروز و فردا فراهم آورد. در حالی که برای رویکرد عاطفی، رخداد‌های عاشورا، خود موضوعیت دارند. از نظر رویکرد شناختی، آنها جنبه پرتیقیت دارند و باید با نظر به آنها و فراتر رفتن از آنها مقوله‌های کلی را صورت‌بندی کرد.

به نظر می‌رسد هر یک از ۲ رویکرد عاطفی و شناختی،

یکشنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۲

وطن‌امروز | شماره ۴۰۸۵

**اندیشه**

## عاشورا فراتر از شور و شعور

به نحوی دچار فرو‌کاهش عاشورا هستند؛ در حالی که در رویکرد عاطفی، ایباد فکری و شناختی به حاشیه رانده می‌شود و هیجان و عاطفه در کانون قرار می‌گیرد. در رویکرد شناختی، انسان به ماشین اندیشنده و انتزاعی تبدیل می‌شود و این البته ماشینی است که موتور محرک خود را که همان عاطفه و هیجان است از دست نهاده است. اگر بخواهیم به تصویر بدلی ببیندیشیم، باید هر ۲ بعد عاطفی و شناختی را در چارچوب وسیع‌تری که نمایانگر مناسبی از وضع آدمی است جا دهیم. این چارچوب را می‌توان در عاملیت انسان جست‌وجو کرد. انسان موجودی است واجد عمل و با عمل‌های خود در پی آن است که چیستی خود را رقم بزند اما عمل با زیرساخت‌های شناختی، عاطفی و ارادی تحقق می‌یابد. اختلال در هر یک از زیرساخت‌های شناختی، عاطفی یا ارادی، منجر به اختلال در عمل و در نهایت اختلال در هویت آدمی خواهد شد.

حال اگر بخواهیم از منظر انسان عامل، مواجهه‌ای مناسب با عاشورا بیابیم، این مواجهه چگونه خواهد بود؟ در نخستین گام باید از نقاط قوت رویکرد شناختی بهره بگیریم و از نقاط ضعف رویکرد عاطفی برحذر باشیم. باید پرسیم امام حسین(ع) و یزید بر سر چه چیز با هم نزاع داشتند؟ باید منطق این منازعه را به دور از پیرایه‌ها، افروخته‌ها و خرافه‌ها بازایی کنیم و به‌دستی درک کنیم. این درک باید به خوبی از خصیصه انتزاعی برخوردار باشد، به طوری که فرد بتواند آن را به شرایط دیگر تاریخی تعمیم دهد. کسانی که از این درک به خوبی برخوردار نباشند، خود می‌توانند قربانی وقایعی نظیر عاشورا شوند و احمقانه در جبهه یزیدی قرار بگیرند. امروزه کسانی که در جبهه‌هایی چون داعش، به قصد قربت شرکت می‌جویند و جان خود را تقدیم می‌کنند، سسر تا یا شور و بی‌بهره از شعورند. از این رو، شجاعت را از سبعت باز نمی‌شناسند و همچون اسی کور، بی آنکه از درست و نادرست رویارویی‌ها باخبر باشند، با قدرت شور کور، به پیش می‌تازند.

در گام دوم، باید از نقاط قوت رویکرد عاطفی بهره بگیریم و از نقاط ضعف رویکرد شناختی دوری گزینیم. یادآوری عاشورا باید همچون گشودن زخمی کهنه باشد و در ما درد و غم برانگیزد. این وجهی از انسان بودن ما است که سلاخی انسان‌ها را تاب نمی‌آوریم، هر چند در دیرزمانی دور از ما رخ داده باشد. از این رو، برآمدن غم در وجود ما در چنین مواجهه‌هایی نشانی از مد انسانیت است و مباد که جزر آن را در خود تجربه کنیم. این همه البته باید با هوشیاری همراه باشد که کورانه در غم غوطه‌ور نشویم و از اشک بت نسازیم، چنانکه گویی این آب به هر گونه‌ای بر گونه ما فروغذند، ارجمند خواهد بود. مهم آن است که اگر بم بر آسمان دل بگسترد و اگر هم بارشی است از چنین ابر باروری باشد.

سرانجام، در گام سوم باید از هر ۲ بعد شناخت و عاطفه فراتر رویم و در مواجهه با عاشورا اراده و عزمی در خود بیابیم؛ عزمی برای تعیین جایگاه خود در اینگونه صحنه‌ی. عاشورا باید در ما پیمانی را استوار گرداند که طبق آن مصمم باشیم تنها و تنها در ۲ صف استقرار بیابیم: یا «ایمان به خدا» که با همبسته‌هایی انفکاک‌ناپذیر همچون بینش، انصاف، شجاعت و شفقت همراه باشد و یا «زادگی» که آدمی را از فرومایگی می‌رهاند و میل‌های فرودست را در فرودست وامی‌نهد و راه به فرادست را می‌گشاید؛ ۲ صفی که از هم چندان دور نیستند.

به این‌گونه، عاشورا فراتر از شور و شعور می‌رود. عاشورا صحنه عمل است؛ عملی که شور آن در پرتو شعور به پیش می‌راند و شعور آن نردبانی است برای برآمدن به بلندای همت؛ عملی که هویت انسان برتر را رقم زد. اکنون کسانی که می‌خواهند عاشورا را بزرگ بدانند، به جای آنکه تنها با شور عزا بگیرند یا تنها با شعور به قضا بینشند، باید با شور و شعور و شرزگی، بر تعیین هویت خویش و جایگاه خود در تاریخ آدمی برخیزند.

✽ **عضو هیات علمی دانشگاه تهران**

